



نزوم خدا شناسی

بقلم

دکتر عطاء اللہ شہاب پور

نشریہ

کتابشروشی وحدت نوین جهانی

تہران - باغ صبا، خیابان میرھادی بین ملک و تخت طاوس

صندوق پستی ۳۳۵ - تہران

با اجازهٔ مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت

این سخنی است خطاب به‌همهٔ روشنفکران جهان که می‌گوئیم و تبلیغ می‌کنیم و تذکر می‌دهیم که خداوند قادر متعال را پرستش کنید و بشناسید .

خدائی را بشناسیم که بشر و مخلوقات کرهٔ زمین و منظومهٔ شمسی و سایر کرات و کهکشانها و سحابیها و فضاها را لایتنای را آفریده است .

آیا فکر نمی‌کنید که بشریت نیاز بشناسائی یزدان دارد یعنی باید نخست خدا را بشناسند آنگاه پرستش کنند؟

پس دقت کنید تا این نکتهٔ نخست بر شما روشن گردد که مخلوقات که بندگان هستند بندهٔ کی هستند. اگر بگوئیم بندهٔ خدایند ولی خدائی نشناخته و معرفی نشده این نکته بر بشر بسیار سنگین و ثقیل است و شاید علت استنکاف بسیاری کسان از توجه به خدای خود همین ابهام باشد. اگر از ما مدرك بخوانند و بگویند حالا که ما را بندگان می‌خوانید ما بندگان کی هستیم و که را بپرستیم و چه کسی را عبادت کنیم آیا تصدیق نمی‌کنید که باید حقیقت را در روشنائی بیشتری بآنها ارائه داد؟ در این باره عقیدهٔ شما

چیست؟ آیا باید خموش بنشینیم و بتحمیل عقیده بدون دلیل و برهان اکتفا کنیم؟

راستی بگوئید در جواب اینها چه باید گفت؟ اگر جواب ندهیم و مسکوت بگذاریم و یا با کلمات خشن بکوشیم آنها را ساکت کنیم کوتاهی خود را با ثبات رسانیده ایم و این عمل با علم امروز و آزادی فکری این زمان منافی است و بهیچ نتیجه مطلوبی نخواهد رسید.

پس بایستی پاسخ گفت. اما حالا که میگوئیم که خدا پرست شوید و خدا را بشناسید مقصود چیست؟ آیا نباید در این راه آنها را تا حد امکان آشنا کنیم؟ چگونه آگاهشان سازیم؟ همه آنها یکدل و یکزبان میگویند: بایستی حقیقت خداشناسی را بدانیم و بفهمیم بعد بپذیریم. البته باید بدانند و آنگاه ایمان آورند. آیا فکر نمیکنید که پس از دانستن و شناختن خدای خود را بهتر پرستش میکنند و آن آرمان و آرزویی که همه خداپرستان دارند و میخواهند جهانیان را یکسر خداپرست کنند حاصل خواهد شد؟ در راه همین آرمان است که این وجیزه تقدیم حقیقت پژوهان میگردد.

میگویم هر گاه افراد بشر را پندار بر این پایه استوار گردد که پایان زندگی محدود دنیائی که لاجرم بمرگ میانجامد نیستی و فناى محض خواهد بود هر بشری در راه مادیات حد افراط را خواهد گرفت و در اثر عدم تمرین در معنویات و افراط و تمرین بسوی مادیات از انجام وظایفی که بر حسب سرنوشت بر او محول شده سر باز خواهد زد و نظم دنیا از مسیر طبیعی که باید باشد ظاهراً متشتت خواهد گردید.

شك نیست که در اینجا نکته‌ای را نباید فراموش کرد که مانع از افراط و تفریط بشر است و او را تا حدود و مقدار معینی در مرز خود نگاه میدارد و آن هدیه الهی و موهبت یزدانی مکانیسم مغزی است که خداوند متعال بپسر عنایت فرموده و هر فردی از افراد انسان بر طبق سرنوشت و مکانیسم مغزی خود عمل میکند و نمیتواند از آن انحراف زیاد پیدا کند: و کل يعمل علی شاکلته (قرآن مجید سوره الاسراء آیه ۸۴)

زیرا هر انسانی را برای انجام وظایفی که مکانیسم مغزش بمنظور آن ساخته شده آفریده‌اند و این تقسیم طبیعی وظایف با تمرینات لازمه، کالبد جامعه را منظم میسازد و اگر نباشد بهیچوجه نمیتوان جامعه را در حدود خود نگاه داشت.

در باره مکانیسم و سرشت و سرنوشت در انتشارات « وحدت نوین جهانی » بتفصیل سخن گفته شده و تکرار در اینجا لزومی ندارد.

نکته دیگر حس طبیعی خدا پرستی و خدا جوئی بعبارت دیگر حس ارتباط بعالم لایتناهی است که در وجود هر فرد بشری کم و بیش هست. همان حس رابطه است که هر موجود با عالم محیط دارد زیرا هر موجودی جزئی کوچک از عالم بزرگ و قطره‌ای از اقیانوس خلقت و اتمی چند از مجموعه بی پایان اتمها و ترکیب عناصری از مجموعه عناصر غیر قابل احصای عالم وجود است و چون از آن بوجود آمده و بسوی آن بازگشت میکند لاجرم با آن ارتباط دارد. (۱)

(۱) بکتاب مکانیسم آفرینش چاپ سوم صفحه ۳۶ حس

شماره ۳ مراجعه فرمائید.

* * *

هر موجودی از افراد بشر و لولوا اینکه بزبان یا دلاقرار به خداشناسی نکند یا اینکه ظاهر امدعی باشد که خدایرا نمیپرستد ناچار جزء ابوابجمعی همین عالم لایتناهی و جزء مخلوقات این دنیااست .

افرادی که بزبان و ظاهر منکر خداوند هستند بعلمت وجود حس خداشناسی طبیعی که در نهاد آنها مکنون است همین مضمون را با نامها و نحوه های دیگر بزبان میآورند . مثلاً همه آنها قائل بوجدان هستند و نمیتوانند منکر وجدان باشند و هنگامیکه در مقابل امر ناپسندی قرار میگیرند و از ارتکاب آن خودداری میکنند میگویند: «وجدانم باین امر رضایت نمیدهد.»

از آنها میپرسیم : این وجدان که بدان قائلید و وجود آنرا چنان قوی میدانید که مانع از انجام عمل و اراده شما میشود چیست و در کجاست و در کدام قسمت از بدن شما قرار دارد؟ این وجدان را از کجا میتوان تهیه کرد؟ سرچشمه و منشأ آن کجاست؟ دکانی که آنرا میفروشند در کجا واقع است؟ نشانی بدهید تا هر کسی برود و برای خود مقدار بیشتری تهیه کند .

این وجدان که آنقدر قدرت دارد که مانع از انجام عمل میشود انرژی و قدرتش از چیست و کیست؟ این وجدان که بانیروی خود میتواند جلوشمارا بگیرد آیا خالق است یا مخلوق؟ اگر خالق است پس باین طریق راهی بوجود خالق یافته اید و اگر آنرا مخلوق میدانید بایستی خالق داشته باشد و لازمست که در صد شناستی خالق آن بر آئید .

* * *

بلی گفته شد که بشر دارای هر نحوه تفکری باشد اعم از قبول

دارنده یا ظاهر اَمَنکر آ یا نه اینست که جزء مخلوقات همین عالم لایتناهی است و گریزی جز زندگی در حدود این عالم ندارد؟
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان (الرحمن - ۳۳)

ترجمه - ای گروه جن و انس اگر قادرید که از کرانه های آسمانها و زمین بیرون روید پس بروید و نمیتوانید خارج شوید مگر باین کار قدرتی داشته باشید.

بلی میتوانند از کره زمین دور شده بماء سفر کنند و شاید روزی بکرات دیگر منظومه شمسی و حتی بکهکشانها نیز خواهند رسید اما آنها را چاره و گزیری جز اقامت در حدود آسمانها نخواهد بود زیرا هر چه هست در عالم لایتناهی است و بهر کجا بگریزند جزء قلمرو و ملک عالم بی پایان میباشد.

بطور قطع و یقین بر بشر مسلم است که خودش خویشتن را درست نکرده و دخالت غیر در ساختمان کالبدش واضح و روشن است و احتیاج بدلیل ندارد. بهتر تریبی که نام سازنده خود را بنامد، خواه خدا یا طبیعت یا وجدان مقصود همان سازنده و بوجود آورنده است و در اسم مناقشه نیست. اسم آنرا هر چه میخواهند بگذارند.

* * *

آیا تصدیق نمیکنید که بایستی سعی کنیم آن کسی که ما را ساخته بشناسیم؟ آیا اگر در صدد شناسائی آن نیروئی که ما را بوجود آورده بر آئیم گناهی مرتکب شده ایم یا بر عکس خدمتی بعالم بشریت کرده ایم؟

اگر باشناسائی این نیروی کل و اصلی موافقید مقصود حاصل است و اگر موافقت ندارید مثل آنست که مایلید درهای علم و دانش مسدود بماند بلکه در محفظه محدودی خفه و محبوس گردد.

آیا این سد باب علم مخالف باقرآن کریم نیست که آیات متعدد آن دال بر پیروی از رشته‌های دانش و معلومات و ارتقاء سطح علم بشر است ؟

آیا قرآن نیست که در عالم ارزشیابی بشر علم را مقدم بر ایمان میدانند و در سوره روم آیه ۵۶ میفرماید: «الذین اوتوا العلم والایمان» آیا قرآن نیست که پیامبر اکرم امر میدهد که دائماً از خداوند بخواهد: «رب زدنی علماً» (سوره طه آیه ۱۱۴) بار خدا یا بر دانشم بیفزای. و آیا پیامبر اسلام نبود که بتبعیت از این دستور دائماً از یاد دانش را تقاضا میفرمود ؟

در تورات سفر امثال سلیمان نبی فصل اول میگوید: «تامرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید... لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.» آیا صدها آیه درباره لزوم پیروی از دانش و توسعه آن وجود ندارد ؟

آیا اسلام نیست که طلب علم را بر هر مسلمانی فرض و واجب دانسته است ؟

در فصل دوم امثال سلیمان نبی می‌گوید: «زیرا خداوند حکمت را می‌بخشد و از دهان وی معرفت و فطانت صادر میشود...»

* * *

شکی نیست که حس خداپرستی در خمیره وجود آدمی و سایر موجودات سرشته شده و طبیعی است ولی در اینجا سؤالی پیش می‌آید که قبل از ورود در موضوع ناچار بایستی بیان جواب آن مبادرت شود .

سؤال اینست : حال که حس خداشناسی طبیعی است و مکانیسم مغزی و رفتار و کردار شخص در فطرت و مکانیسم او سرشته

شده چرا از کمبود علم خداشناسی در جامعه بشری نگران باشیم
 در حالی که فطرتاً چنین چیزی ممکن نیست؟ چرا درباره استقرار
 و لزوم این اصل مهم و تبلیغ آن اصرار کنیم و چرا بخواهیم
 و بکشیم که خداشناسی و خداپرستی هر چه بیشتر رواج یابد؟
 آیا پاسخ مطلب این نیست که یکی از قواعد محکم و لا یتغیر
 عالم تمرین و استمرار و توجه است؟ درست است که مکانیسم مغزی
 هر فردی بر مسیر معینی آفریده شده لیکن همان خواص طبیعی
 محتاج تمرین و پی گیری و توجه میباشد. قانون تمرین بر همه
 چیز جاری و صادق است. همانطور که بازو و عضلات يك ورزشکار
 در اثر ورزش و تمرین قوی میگردد و همانگونه که مغز يك ریاضی-
 دان در اثر حل مسائل جبر و حساب و لگاریتم و مثلثات در امور
 ریاضی تقویت پیدا میکند و همانطور که دست يك خوشنویس یا
 يك هنرمند نقاش در اثر پر کار کردن و تمرینات مکرر ماهر و قوی
 و ورزیده میشود اصل تمرین در تمام امور عالم جاری و برقرار است.
 در موضوع معنویات نیز تمرین اثر میکند و تبلیغ و آموزش دینی
 و معنوی اثر تمرین و تلقین دارد و نصایح و پند و اندرز و وعظ و
 ابلاغ و تبلیغ ناصحین و راهنمایان و پیامبران برای تمرین و توجه
 مغزی کسانیست که در زمینه این کار آمادگی بیشتر دارند و بساین
 ترتیب روز بروز جامعه در راه خداشناسی پیش میرود و افراد
 تمرین و توجه بیشتر پیدا میکنند و هر کسی بتناسب وسعت و قدرت
 مغزی که در این زمینه دارد ترقی خواهد کرد لذا نتیجه تمرین
 و تبلیغ ترقی جامعه در امر خداشناسی خواهد بود .

آیا روشن نیست که با وجود استمدادهای مغزی گوناگون
 افراد و با وجود طبیعی بودن حس خداشناسی ابلاغ و تمرین و
 روشن کردن افکار لازمست؟ آیا چنین نیست که اگر مردمان هر

چه بیشتر خداشناس و خداپرست باشند بیشتر در طریق اخلاق و تطهیر نفسانی قدم میزنند و اعتدال در جامعه بیشتر خواهد شد و هر کسی سعی میکند در انجام وظایف و اعمالی که بعهده او گذارده شده بهتر مراقبت نماید و نتیجه کار او بهتر باشد؟ و آیا حاصل این کوشش دست جمعی سعادت جامعه نخواهد بود؟ آیا دانایان با نادانان برابرند؟ هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (سوره الزمر آیه ۹)

گفته شد که يك نکته دیگر که لزوم خداشناسی را ایجاب مینماید امیدواری است. در هر کار هر گاه رشنه امید قطع گردد آیا بشکست منجر نخواهد شد؟ محور ادامه کارها و خدمات امید است و در تمام امور چه کوچک و چه بزرگ چه جزئی و چه کلی امید نقش اساسی بازی میکند.

میگویم با اینکه امیدواری در همه افراد بشر هست و ممکن نیست که از کسی امید بطور کلی سلب شود زیرا امید لازمه زندگی و در واقع چراغ فروزان حیات است آیا قبول ندارید که دایره و حدود و قلمرو امید تفاوت دارد؟

حقیقت مطلب در اینست که چون حس خداشناسی بطور طبیعی در افراد وجود دارد بر خورداری از این نعمت در همه مردمان اعم از آنها که خود را خداپرست میدانند و یا بزبان منکر میشوند یکسان است کما اینکه می بینیم برخی طبیعیون منکر در جبهه های جنگ و یا در رشته های علم با فداکاری خود را بکشتن می دهند یا در زندگی مادی رفتار آنها حاکی از اینست که چندان ترسی از مرگ ندارند.

علت اینست که حس باطنی ارتباط بعالم لایتناهی که بطور فطری در وجود آنها هست سوق دهنده آنها بجانب تکامل و پیوستن باصل و طی نمودن راهی است که به (الیه راجعون) منتهی میشود منتها بطور ناخود آگاه و ندانسته آنها را بسوی مسیری که باید طی کنند رهبری مینماید. حال که چنین است میپرسم آیا اگر عمل ناخود آگاه این حس بفهم و شناسائی معقول و ادراک تبدیل شود بهتر نیست؟ آیا معقول نیست خداوند و مبدائی را که ناچار همگان بسوی آن باز میگردند بشناسند؟

* * *

آفتاب میتابد و همه موجودات از آن استفاده می برند و از گرمی آن برخوردار و از روشنائی آن بهره مندند. يك فرد عاقل دانشمند با نادانان و حیوانات و وحوش در این بهره برداری سهیم است اما فرق انسان و حیوان آنست که انسان عاقل و فهیم بدنبال شناسائی خورشید می رود تا آنرا بفهمد و منشاء آنرا بداند و هر چه بیشتر بتواند در این راه کوشش میکند که معرفت بیشتری نسبت بآن حاصل نماید.

میپرسم: آیا بهتر است چون حیوان از نور خورشید بهره ببریم و اصولاً ندانیم خورشید چیست یا اینکه مانند يك انسان واقعی فهیم و عاقل که بماهیت این نعمت بزرگ واقف است هم از آن برخوردار شویم و هم آنرا بشناسیم؟

خداشناسی هم همین حال را دارد و با اینکه يك حس طبیعی است که در مردمان هست و همه از مزایا و نعمت و نور آن کم و بیش بر حسب ظرفیت مغزی خود برخوردارند ولی آیا بهتر نیست که همه مردم این منبع فیض و هستی بخش را بشناسند و بآن معرفت حاصل کنند؟

این نوع شناسائی خداوند در خور مقام و شایسته شخصیت يك انسان بتمام معنی است.

هر گاه ایراد کرده بگوئید که چون ما در مقابل عالم هستی و خداوند حال ذره ای ناچیز را داریم لذا ما را نشاید که بشناسائی آن عظیم لایتناهی پردازیم میگوییم: «مگر نه اینست که هر کسی بایستی بقدر ظرفیت و گنجایش هستی و توانائی وجودی خود به این شناسائی اقدام کند، نه اینکه بکلی درهای شناسائی را بر روی خویش ببندد؟

گفته اند: «من لا یدرک کله لا یترک کله» - آنکس که قادر نیست همه را درک کند نباید نیز همه را ترک گوید.

مگر چنین نیست که اگر ذره ایم بایستی بقدر ذره ای که هستیم و اگر بیشتر از ذره ایم بهمان اندازه بشناسائی خداوند قادر متعال اقدام کنیم؟ مگر نه اینست که مسدود کردن ابواب معرفت را بر خود باید مخالف اصل عقل و شعور و علم بدانیم؟

هر گاه يك طفل اقدام بشناسائی مجتهد و عالم وقت یا سلطان خود نماید در حالیکه علم و قدرت او نه بمجتهد و نه بسلطان میرسد آیا برای طفل گناه عظیمی است که بچنین شناسائی اقدام کند و آیا عملی مخالف عقل و شرع مرتکب شده است؟

پس ما هم در مورد شناسائی خداوند قادر متعال چنین هستیم و هر اندازه و بهر حدود که خدا را بشناسیم اصلاح و اتقی است. پس میگوییم بنوشته های وحدت نوین جهانی مراجعه کنید تا خدای خود را بشناسید.

* * *

هر گاه بتاریخ پیشرفت علم بشر مراجعه کنیم می بینیم که دانشمندان و علماء و افراد فهیم انسان دنبال تحقیقات علوم را

گرفته و رفته رفته در آن پیشرفت نموده و در واقع باین علوم شناسائی حاصل کرده‌اند. با اینکه اغلب این علوم در ابتدا جنبه فرضی و معنوی داشته ولی در اثر پی گیری و بررسی و زحمت و تبحر به و دنبال کردن بنتایج عملی رسیده‌است. مثلاً علم حساب و ریاضیات و هندسه از یک مشت مطالب معنوی و ذهنی ترکیب شده ولی همین مطالب است که در اثر دنبال کردن و پی بردن و شناسائی بآنها بشر آنرا بدرجه‌ای ترقی داده که میتواند بامحاسبه موشکی را بدون سر نشین در نقطه‌ای از کره ماه که برای او مرئی نبوده و فقط با حساب بآن پی برده پیاده نماید. آیا این امر حاصل شناسائی نیست؟ یا در علم شیمی که دانشمندان مرتباً در راه آن تحقیق کرده و شناسائی عناصر و ترکیب آنها و خواص ترکیبی انواع و اقسام عناصر باهم اقدام کرده و میکنند کار پیشرفت این علوم را بجائی رسانده‌اند که امروزه علم شیمی را باین پایه بزرگ ترقی رسانده و در داروسازی و رنگسازی و ایجاد مواد مختلف برای رفاه بشر اقدام نموده‌اند که يك قلم كوچك آن همین پلاستیک و مواد تابع آن است که زندگی انسان را دگرگون نموده‌است. اگر علمادنبال شناسائی شیمی را نمیگرفتند آیا موفق میشدند که بچنین ترقیاتی برسند؟ پس مسلم شد که دنبال کردن شیمی و هر علم دیگر لازمست. در علم پزشکی اگر دانشمندان شبانه روز در این راه زحمت نکشیده و بشناسائی اسرار بدن انسان و اسرار زندگی و روابط محیط با بدن و سایر قسمتها تحقیق نمیکردند آیا موفق میشدند که داروهای مؤثری را که امروز هست بیابند و در جراحی چنان ترقی کنند که قلب را تعویض نمایند و قرچه‌های مغز سر را بردارند و امثال این امور را انجام دهند؟

قرنهای متمادی خطاوط هیر و گلیم مصری و خطاوط میخی

ایرانی و سایر خطوط باستانی که بر دل سنگها و آجرهای پخته و ابنیه تاریخی نقش شده بود در نظر مردمان جزء اسرار غیر قابل فهم جلوه گر میشد و حتی دانشمندان می پنداشتند که دسترسی بر این خطوط خارج از قدرت بشر امروز است زیرا کلیدی از آنها در دست نیست. اما در اثر تحقیق و بررسی فداکارانه و پی گیری مداوم و متمادی دانشمندان نظیر شامپولین راز این خطوط گشوده شد و امروز هر کتیبه ای که پیدا میشود با کلیدهاییکه توسط متقدمین روشن شده باسانی قرائت میگردد. اگر دانشمندان بیأس و عدم امکان معرفت باین خطوط ادامه میدادند آیا ممکن بود کلید اسرار آن بر بشر گشوده شود؟

در هر رشته از امور علمی که بنگریم همین قاعده را می بینیم. در حالیکه میدانیم که خداشناسی و حکمت و معنویات علمهائی هستند مافوق همه علوم زیرا از اصل مبنا و منشاء ایجاد عالم صحبت میکنند و اسرار آفرینش را بروی بشر می گشایند و ابواب معرفت واقعی را برای او روشن میسازند که در نور همین روشنائی میتواند معرفت بیشتر سایر علوم حاصل نماید آیا برای عالم بشریت تنگ نیست که در علم خداشناسی هیچ قدمی بر ندارد و آنرا بحالت رکود بگذارد بلکه بکوشد سرپوش و محفظه ای بر روی آن قرار دهد؟ با این وضع و این احوال آیا هیچگونه ترقی و پیشرفتی در این قسمت حاصل خواهد شد؟ آیا وظیفه انسان نیست که لا اقل به اندازه سایر علوم در این ر بزرگراه نیز قدمهائی بر دارد؟ آیا کسانیکه بادنبال نکردن خداشناسی این راه را بکلی مسدود میکنند باین عنوان که چون کوچکیم نمیتوانیم خدا را بشناسیم لطمه جبران ناپذیر بعالم بشریت و بعلم و دانش انسان نمیزنند؟ اگر اشخاصی مدعی هستند که برای بشر میسر نیست بتمام

قدرت خداوندی معرفت حاصل نماید آیا بهتر نیست بقدر فهم و توانائی و قدرت خود از این منبع فیض بخش برخوردار شوند؟
آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید
اینست که وحدت نوین جهانی لزوم تشکیل سیمنارها و کمیته‌های تحقیقاتی خداشناسی را گوشزد کرده است .

بعقیده من کسانی که بلفظ منکر خداوندی یا مخالف با پرداختن بمسأله خداشناسی هستند تقصیر تام ندارند زیرا خداشناسی آنها مولود تعلیمات نارسائی است که در این باره شنیده‌اند و این تعلیمات نتوانسته فهم و درك و عقل آنها را قابع سازد .

در دیانت مقدس اسلام عقل را از مبانی ایمان و اعتقاد و از عوامل چهارگانه بنیان اعتقاد قرار داده و گفته‌اند: « کما حکم به العقل حکم به الشرع » (آنچه را خرد بآن حکم میکند شرع نیز بآن حکم میکند) و همچنین: العقل ماعبد به الرحمن (خرد چیزی است که با آن خداوند پرستیده میشود).

در این دیانت مقدس معرفت را از شرایط واجب قبول مبانی دینی دانسته و حتی در زیارت قبور بزرگان که جزء امور مستحب و احترامی است معرفت را از ارکان آن شمرده است .

در صورتیکه برای تمام امور دینی معرفت و راه یابی خرد لازمست آیا برای اساسی‌ترین اصول دینی یعنی خداپرستی عقل و شعور و شناسائی از روی خرد نباید دخالتی داشته باشد ؟

بشر با قوای خداداده خرد و حواسی که دارد در صدد است همه چیز را در لابراتوار عقل و آزمایشگاه خرد بسنجد تا آنرا قبول نماید و وقتی چیزی را در این محکخانه سنجید خواهد پذیرفت کسیکه روشنائی روز را درك میکند یا شیئی را با چشم خویش میبیند و بوی گلی را استشمام میکند یا صدائی را با گوش میشنود

نمی‌تواند منکر آنها شود. کسیکه بتواتر اسم يك شهر را که در نقطه‌ای از جهانست شنیده و اخبار و شواهد پی‌درپی درباره آن بمغزش وارد میشود نمیتواند در وجود آن شهر شك کند.

بنابراین اگر خداشناسی هم‌باین ترتیب بطور مسلم و روشن و دقیق در مغز افراد تجلی نماید و روی آن تمرین شود دلیلی برای انکار آن نیست. علت انکاری که در این باره هست همانا مبهم بودن و مجهول ماندن مطلب است.

روزگاری بود که تعبد در مغزها حکم فرمائی داشت و بعلت قدرت دستگاه‌های دینی و فشار و تحمیل عقیده کسی رای‌ارای مخالفت یا تفکر و تدبیر در امور مذهبی نبود و هر چیز را با تعبد می‌پذیرفتند و بدون اینکه در آزمایشگاه عقل تجزیه و تحلیل کنند مورد پذیرش قرار میدادند.

دلایل کافی برای خداشناسی عرضه نمیشد و افراد از شناختن خداوند قادر متعال منع میشدند و لذا با آنکه عقل و حس افراد قانع نمی‌گردید تنها همان فرمولهائی که ادیان مختلفه در این راه ارائه میدادند برای پذیرش مغزها کافی بنظر میرسید و کسی جرأت آن نداشت که در محکمه خرد امور دینی را سبک و سنگین کند و آنچه را با عقل موافق است بپذیرد و یا آنکه قدرت مغزی نداشتند که دنبال این کار بروند.

مطالب مهم و مختلف و متنوع و اغلب متضاد و متناقض که از طرف ادیان مختلف در این زمینه ارائه شده بود يك مشت نقاط مبهم و غیر معین در مغزها منعکس میکرد که روشنائی کافی نداشت و افراد خود را با ایمان لفظی قانع می‌ساختند و بکلمه خدا و پرستش آن وجود ناشناخته خشنود می‌گردیدند.

با اینکه دین مقدس اسلام و کتاب بزرگ آن قرآن مجید

در این راه روشنی‌هایی شگرف ارائه داده بود اما بشر از آن عبرت کافی نگرفت. قرآن کریم از قرنها قبل مردمان را بتفکر و تعقل دعوت میکند و شاید چندین ده آیه آن همراه با الفاظی است نظیر: «افلا یتفکرون - افلا یتدبرون - افلا تعقلون» که مفهوم آنها چنین است: چرا در ام-وردینی و در اسرار خلقت تفکر نمیکنید؟ چرا تعقل نمی‌نمائید؟ چرا موشکافی و تدبر و تجزیه و تحلیل را شعار خود قرار نمیدهید و چرا در آزمایشگاه خرد آنها را مورد آزمایش نمی‌سازید؟

همین قرآن است که فرمود: از آنچه ترا بدان علم نیست پیروی مکن زیرا اگر چنین کنی چشم و گوش دل تو مسؤل است و باز خواست خواهد شد (سوره بنی اسرائیل آیه ۳۶)

با وجود این روشنائیها چندان عبرتی نگرفتند و در این راه آن ترقی عظیمی که شایسته دین مقدسی چون اسلام است پیدانشد. مگر همین اسلام نیست که در احادیث مکرر این مفهوم را بیان داشته که: یکساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت کردن برتر است؟ در تورات سفر ایوب فصل ۲۸ میگوید: «و اما حکمت کجا پیدا میشود؟ ... انسان قیمت آنرا نمیداند ... زر خالص بعوض داده نمیشود.»

چگونه ممکنست انسانی که بسیاری لطایف و ظرایف عقلی در امور زندگی روزمره خود بکار می‌برد و بسی مشکلات و معضلات حیات را حل مینماید، با سختیها نبرد میکند و از آن پیروز بیرون میآید، صد یک این کوششها را در راه خداشناسی بکار نبرد؟ آیا موضوع خداشناسی که همانا آشنائی بمبداء حیات و اسرار آفرینش و پی بردن بر از هستی انسان و هستی جهانست ارزش آن از سایر مسائل جزئی و فرعی که شبانه روز در راه شناسائی

آن بذل تفکر و تعقل میکنند کمتر و ناچیزتر است ؟
آیایی بردن باین موضوع مهم که مادر و اساس تمام دانستنیهای
جهانست کم ارزش تر از مطالعات و تحقیقاتی است که شبانه
روز در راه توسعه فهم و دانش بشر انجام میگردد ؟
ما میبینیم که در بشر قوه ای بنام خرد و شعور قرار داده شده
که روز بروز در حال ترقی و پیشرفت است و مظاهر آنرا اظهار
من الشمس مشاهده میکنیم و در زندگی روزمره بشر تجلی دارد.
این قوه عقل و شعور که خداوند در وجود انسان قرار داده
مصرفش چیست و بچه کار میآید؟ آیا نباید آنرا برای ترقی و
پیشرفت علوم و باز کردن راههای فهم و ازدیاد دانش و اکتشافات
اساسی بکاربرد ؟

آیا راه خداشناسی و معنویات شایسته آن نیست که ما عقل و
شعور را در آن بکار اندازیم؟ آیا معنویات و خداشناسی مافوق و
واجبتر و مقدم بر سایر علوم نمیباشد؟ من عقیده راسخ و محکم
دارم که چیزی بالاتر و برتر از خداشناسی در عالم وجود ندارد
چه بهتر که این عقل و شعور را که خداوند در وجود انسان قرار
داده اول بار در طریق شناسائی یزدان مقتدر دانا بکار بریم و بعداً
درصد اکتشافات و اختراعات و سایر امور بر آئیم .

* * *

اینک میخواهم توجه شما را بیک نکته مهم جلب کنم و آن
کیفیت خداشناسی است و با اینکه این لفظ در اذهان جاری است و
همه آنرا بر زبان میآورند و تکرار میکنند کسی متوجه اصل آن
نیست .

شناسائی بمعنی شناختن است یعنی باید خدا را شناخت. در

واقع باید اول خدا را شناخت بعد او را پرستید. چیزی که انسان نشناسد و نداند چگونه پرستد؟ آیا مجهول را پرستد؟ ناشناخته را پرستد؟ اوهام و تخیلات را پرستش کند؟

هر گاه خداشناسی بنتایج مثبت نرسد و ملاکها و روشنائیهای معین و درستی در این باره ارائه نشود هر فردی از افراد بشر خدای را آنچنان که درمخیله خود تصور میکند مجسم مینماید یعنی در مغز خویش يك گونه اوهام تجسم داده و آنرا خدای انگاشته و میپرستد. در نتیجه سه میلیاردونیم جمعیت انسان روی زمین خدا را بصورت سه میلیاردونیم شکل مختلف تصور میکنند. چنین خدائی مخلوق افکار بشر است و هر بشری يك خدا مطابق با وسعت فکر و دایره معلومات و دید خود از عالم و سابقه و تجربیات و مشاهدات قبلی زندگی در نظر مجسم میکند و آنرا میپرستد.

باین ترتیب اشکال و تجسمات خداوند بتعداد نفوس بشری مختلف میشود و همه افراد بشر اوهام پرست و معتقد بتخیلات خود هستند. آیا چنین نیست که اگر درست معرفت بخداوند پیدا نکنند و آفریننده خود را درست نشناسند هر کسی ناچار است هر تجسمی که در مغز دارد پرستد زیرا مغز بشر و دستگاه جسمی و روحی او چنین ساخته شده که اسیر احساس و عقل خویش است و تا چیزی را با عقل نفهمد و باحس ادراك نکند قبول ندارد و چون خدا را آنطور که باید باو معرفی نکرده اند و ناشناخته است ناچار است او را بهر ترتیبی که خیالش راه پیدا میکند در نظر مجسم نماید؟^۱

(۱) بکتابهای مکانبسم آفرینش - دینامیسم آفرینش - گلهای راهنمائی جلد اول و دوم که از انتشارات وحدت نوین جهانی هستند مراجعه فرمائید.

اصل بت پرستی هم از این رشته تخیلات بوجود آمده است. که هر کسی درباره خداوند تخیلی کرده و باین تخیل صورت تجسم داده است.

اینست که افکار درباره خداوند در بین افراد بشر بی اندازه مختلف و متنوع است و هر فردی آنرا طوری مجسم مینماید و عده ای هم از چنین افکاری خسته شده و نتوانسته اند عقل را قانع کنند لاجرم آنرا منکر شده و خود را ظاهراً از پرداختن باین مسأله آزاد کرده اند ولی حس خداشناسی باطنی و طبیمی آنها راحتشان نمیگذارد و بکاوش و پی گیری سوقشان میدهد.

* * *

اگر بنا بود چنین تشنتی در سایر علوم وجود میداشت آیا به نتیجه ای که امروز رسیده اند نائل میشدند؟ مثلاً در علم هندسه هر گاه هر فرد يك سری قواعد و فرضیات برای خود مجسم میکرد و یا در علم شیمی هر کسی برای خویش فرضی جدا گانه قائل میشد آیا این علوم ب نتیجه میرسید؟ البته خیر. ترقی این علوم وقتی پیدا شد که وحدت در قواعد آن بوجود آمد چنانکه امروزه در هر يك از دانشهای عالم قواعد و ضوابط و ملاکهای جهانی هست که همه جهان آنرا قبول دارند و همانها را مبنای ترقیات و اکتشافات بودی قرار میدهند و کسی هم نمیتواند با علم مخالفت نماید چون شناخته شده است.

آیا اگر در علم خداشناسی هم، چنین ترقی و پیشرفتی پیدا نشود و ضابطه ها و ملاکها و دلایل و روشنائیهای مسلمی نباشد که با يك وحدت و یگانگی همه حقیقت آنرا قبول داشته باشند بهمین صورت تشنت و ابهامی که هست باقی نخواهد ماند؟ آیا نباید مساعی خداشناسان طوری برقرار شود که اعتقاد تمام سه میلیارد و نیم جمعیت

روی زمین بر پایه ملاکها و ضوابط و دلائل علمی واضح و روشن استوار
گرد تا هر کسی تا حد توانائی خدای شناخته شده را بپرسد؟
آیا اعتقاد بامور مبهم و مجهول و ناشناخته که برای هر فردی
از افراد بطریقی خاص و جداگانه جلوه گر شده میتواند مبنای
خداپرستی واقعی را تشکیل دهد و این امر شایسته انسان فهیم میباشد؟
هر گاه تصوراتی را که در اعتقادات مختلف درباره خداوند
در نظرها مجسم میکنند روی هم بریزند چه از آن حاصل میشود؟
آیا نه اینست که دنبال این تخیلات رفتن مثل اینست که
دنبال مجهول رویم و بدان دل خوش کنیم؟

هر گاه بنا شود بهر چه که دلمان میخواهد و اطلاق میکنیم
همانرا خدا بدانیم آیا این امر پیروی از رؤیا و خیالبافی نیست؟
مگر نه اینست که هر چیزی که در مخیله ما ظاهر شود جزء است و
خدا جزء نیست بلکه کل است. این همان مطلبی است که قرآن
مجید برای رهایی از افکار و خرافات فرمود: «ولله المشرق والمغرب
فاینما تولوا و جوهکم فثم وجه الله (سورۃ البقره آیه ۱۱۵)

قرآن فرمود هر کجا که چهره خود را در عالم بگردانید
چهره خداست اما خدا را در همانجا مجسم نتوان کرد زیرا هر
نقطه‌ای جزئی از عالم الهی است که از خدا جدا نیست.
در رساله یوحنا از اناجیل مسیحیان در فصل چهارم میگوید:
«اگر یکدیگر را محبت نمائیم خدا در ما کسان است و محبت او
در ما کامل شده است.»

آیا اگر افراد بشر را از شناسائی خدا منع کنند همین عیبی
که بیان گردید یعنی مجهول پرستی پدید نمیآید؟ متأسفانه در
برخی تعلیمات این منع وجود دارد چنانکه در نوشته یک متفکر
امریکائی بنام پرفسور المر نولز که خود استاد آموزش روانشناسی

عملی است این سخنان را دیدم که: «جرات تفکر درباره خداوند نداشته باش.» آیا این سخن صحیح است؟

پیشوایان بزرگ دینی مخصوصاً پیشوایان اسلامی در باره شناسائی خداوند سخنها گفته و بر خلاف برخی اخلاف که راه را بر روی سیر فکری خداشناسی مسدود کرده اند در این باره دستور اکید داده اند.

در نهج البلاغه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است: «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به» نخست سخن دین شناسائی خدا و کمال شناسائی تصدیق اوست باین معنی که اول باید خدا را شناخت بعد او را پرستید. معرفت بمعنی شناسائی و کمال شناسائی است. پس از چه روه مطابق کدام مدرک میگویند که نباید خدا را شناخت؟

در صحیفه کامله سجاده که آنرا زبور مسلمانان مینامند دعائی است از حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام که میفرماید «والحمد لله علی ما عرفنا من نفسه والهمنا من شکره و فتح لنا من ابواب العلم بر بوبیته و دلنا علیه من الاخلاص لله من توحیده و جنبنا من الالحاد والشک فی امره (سپاس خدا را که خویشتن را بما شناساند و شکر نعمت های خود را بما الهام فرمود و درهای علم بر بوبیت و پروردگاریش را بر ما گشود و بر اخلاص در توحید و یگانگیش راهنمائیمان فرمود و از کجروی و انحراف و شک و دودلی در امر خود ما را دور ساخت.)

در این دعا امام همام علیه السلام بطور وضوح شناسائی خدا را بیان میفرماید و میگوید باید خدا را سپاس کنیم که ذات و نفس خویش بما می شناساند و از طریق و راه دانش ما را باسرار خداوندی خود رهنمون میشود و باین طریق بسوی وحدت خود

راهبر میگردد و از شك و سوء ظن در وجودش نجات میدهد.
از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام عبارتی آورده اند که
بصورت‌های مختلف نقل شده که يك وجه آن اینست: «انی لم اعبد ربا
لم اراه (خدائی را که نمیبینم نمیپرستم) . همین موضوع بهترین
دلیل است بر اینکه خدای را با حس نمیتوان شناخت .

وقتی قرآن مجید میفرماید: «الله نور السموات والارض»
(سوره نور آیه ۴۴) و برای آن بتفصیل مثلی بیان میکند و آنرا
تشبیه بچراغی که در آینه قرار داده شده مینماید و در این مثل دقیق
و موشکاف میشود تمام این امور برای شناساندن خداوند مطابق
با عقل و تفکر بشری است .

در انجیل متی از کتب مقدس مسیحیان فصل پنجم میگوید:
«چراغ را نمیافروزند تا آنرا زیر پیمانه نهند بلکه تا بر
چراغدان گذارند آنگاه بهمه کسانی که در خانه باشند روشنائی
می بخشند. همچنین بگذارید نور بر شما بتابد.»

نتیجه‌ای که گرفته میشود مگر آن نیست که بایستی خدای
را شناخت و پس از شناسائی پرستید؟ وقتی شناسائی پدید آید و این
شناسائی مطابق با عقل و حس باشد و حس را قانع کند و فکر را
سیراب سازد دیگر چه دلیلی برای انکار باقی خواهد ماند؟ با
این وضع آیا دیگر مواجه با گروه کثیر و انبوه خدا شناس خواهیم
بود؟ آیا همگان قادر نخواهند شد که تا حدودی خدای را بشناسند
و از تنگنای فکری و محدودیتی که موجب انکار است رها شده با
يك دید نوین و وسیع خدای را بشناسند؟

البته این شناسائی باید مطابق با زمان و علم روز و معلومات
جدید باشد که اینک همیشه در تعلیمات دینی بشر آنچه بیان شده
مطابق با دانش روز انسان بوده و این امر با ترقی بشر ترقی کرده

مهربانی - صلح - صفا - برادری - همزیستی - همکاری -
همفکری - سازش - مدارا - انسانیت - خیرخواهی - فداکاری
وسایر فضائل پس، خواه-آمد و چنین جامعه‌ای مظهر نیکوئیها
خواهد بود و در واقع مدینه فاضله‌ای که فلاسفه در انتظار هستند
استوار خواهد شد.

در پایان سخن می‌گویم که درباره‌ی خداشناسی مطابق با فلسفه
نوین و علم و دانش روز قبلاً هم در کتب «وحدت نوین جهانی»
مطالبی بیان گردیده و برای این کار مراجعه بکتابهای مکانیسم
آفرینش - دینامیسم آفرینش - گلهای راهنمایی جلد اول و دوم
مفید و روشن کننده است.

همه خوانندگان گرامی را بخداوند متعال سپرده و اذات
مقدس و پاکش خواهانیم همه را از معرفت خداشناسی سیراب فرماید.